تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

[پیشگفتار 4](#_Toc480619903)

[درباره امام رضا علیه‌السلام 8](#_Toc480619904)

[اخلاق و رفتار امام رضا علیه‌السلام 11](#_Toc480619905)

[موضع گیری امام در برابر دستگاه 16](#_Toc480619906)

[امام در زمان هارون 17](#_Toc480619907)

[امام در زمان امین 18](#_Toc480619908)

[امام در زمان مامون 19](#_Toc480619909)

[ولایت عهدى امام رضا علیه‌السلام 21](#_Toc480619910)

[از مدینه تا مرو 25](#_Toc480619911)

[امام در نیشابور 27](#_Toc480619912)

[پیشنهاد مامون 30](#_Toc480619913)

[موضعگیرى منفى امام 32](#_Toc480619914)

[اقامه نماز عید 34](#_Toc480619915)

[بحث و مناظره 36](#_Toc480619916)

[شهادت امام 39](#_Toc480619917)

[پاورقی 45](#_Toc480619918)

پیشوای هشتم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

هیئت تحریریه موسسه اصول دین

## پیشگفتار

آفتاب امامت در هر یك از بروج دوازده گانه ى خویش جلوه یى دیگر دارد، اما آفتاب از هر افق كه سر بر زند آفتاب است، نور و درخشش آن چشمها را خیره مى سازد، گرما و تابش آن حیات بخش و زندگى ساز است، از خار بوته هاى كویر تا درختان بلند بوستان، همه بدان نیازمندند، هیچ برگى بى پرورش سر انگشت شعاعش زندگى نمى تواند، و هیچ شاخى بى بهره از تابش مهربانش بارى نمى آورد...آرى آفتاب است، و جهان زنده ى ما بى آفتاب محكوم به فناست.

امامت پیشوایان معصوم ما، در نظام جهان معنا و نیز براى ادامه حیات اسلام و مسلمین، درست به آفتاب و نور و گرماى آن مى ماند، آن بزرگواران در شرایط ویژه ى هر زمان، و در ابعاد مختلف ضرورتها و ایجابهاى هر دوره، به درخشش و تابش و رهنمائى و پرورش پیروان ادامه مى دادند، و هر یك در رهگذر ویژگیهاى عصر خود بگونه یى تجلى داشتند، و چنین بود كه برخى در میدان رزم حماسه مى آفریدند و پیام خون خویش به جهان مى رساندند، و برخى بر منبر درس به گسترش علوم و معارف همت مى گماشتند، و برخى با تحمل قید و زندان با طاغوت به مبارزه بر مى خاستند، و... و در هر حال آفتاب جامعه بودند، و به بیدار سازى و پرورش مسلمانان واقعى اشتغال داشتند، و اگر به رعایت ضرورتها در عمل آنان تفاوتهایى دیده مى شود، بى تردید بر آنانكه بهره یى از بصیرت دارند پوشیده نیست كه در هدف یكسان بودند، و هدف خدا بود، و راه او، و ترویج دین و كتاب او، و پرورش بندگان او...

بارى، امامان پاك ما -كه درود خدا و فرشتگان بر ایشان- به جهت مقام عصمت و امامت كه ویژه ى ایشان بود، و به حكم علم و حكمتى كه لازمه ى امامت و موهبتى الهى است، و به تایید خاص خداى متعال، بر ضرورتها و ویژگیهاى عصر خویش از هر كس دیگر آگاهتر و به روش رهبرى در هر برهه از همه داناتر بودند، و این حقیقت بر آنانكه به اسلام واقعى و بى انحراف معتقدند، و بر تعیین امام به فرمان خدا و به فرموده ى پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صحنه ى تاریخ ساز غدیر باور دارند، چیزى روشن و غیر قابل انكار است، و تاریخ زندگى امامان پاك ما پر از وقایعى است كه از همین علم و بینش الهى آن بزرگواران حكایت مى كند.

به جهت همین آگاهى ژرف امام از همه سوى جامعه وعصر خویش، و نیز به جهت علم و اطلاع امام بر حقایق عالم هستى و آگاهى او از آنچه تا رستاخیز بوقوع مى پیوندد بود كه پیشوایان معصوم ما با ظرافت عمل، دقیق ترین روش ها را در برخورد با مسائل عصر خویش و در پیشبرد هدفهاى الهى بكار مى بستند، به عنوان مثال بسیار جالب است كه امام بزرگوار على بن موسى الرضا علیه‌السلام بعد از پدر گرامیش در حكومت هارون بى محابا به معرفى خود و تبلیغ امامت پرداخت چنانكه یاران ویژه اش بر او بیمناك بودند.

و آن گرامى تصریح مى فرمود كه «اگر ابو جهل توانست موئى از سر پیامبر كم كند هارون نیز مى تواند به من زیانى برساند»یعنى امام كاملا آگاه بود كه شهادتش با دستان پلید هارون بوقوع نخواهد پیوست و مى دانست كه هنوز سالها از عمر شریفش باقى است، توجه به این آگاهى خود عامل بزرگى در شناخت روش و عمل آن بزرگواران است.

هشتمین پیشوا و امام على بن موسى الرضا علیهما‌السلام، در عصرى مى زیست كه خلافت ننگین عباسیان در اوج خود بود، زیرا سلسله ى بنى عباس پادشاهانى عظیمتر از هارون و مامون ندارد، و از سوى دیگر سیاست بنى عباس در برابر ائمه علیه‌السلام و بویژه از زمان امام رضا علیه‌السلام به بعد، سیاستى پر مكر و فریب و همراه با نفاق و تظاهر بود، آنان با آنكه بخون خاندان امامت تشنه بودند براى ایمن ماندن از شورش علویان و جلب قلوب شیعیان و ایرانیان، سعى داشتند وانمود كنند كه روابطى بسیار صمیمى با خاندان امیر مؤمنان على علیه‌السلام دارند و بدین وسیله مشروعیت خویش را تامین نمایند، و اوج این سیاست خدعه آمیز را مى توان در حكومت مامون دید...

امام رضا علیه‌السلام در برابر این شگرد فریبنده ى مامون، با ظرافت عملى بى مانند روشى اتخاذ كرد كه هم خواسته ى مامون تامین نشود، و هم سراسر بلاد پهناور اسلام به حق نزدیك شوند و دریابند خلافت راستین اسلامى صرفا از طرف خدا و پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر عهده ى امامان است، و كسى جز آنان شایسته و سزاوار این مقام نیست.

اگر دقت كنیم-و چنانكه در زندگى سایر ائمه علیه‌السلام نیز گفتیم-خلیفگان اموى و عباسى معمولا ائمه علیه‌السلام را زیر نظر و مراقبت شدید داشتند، و از تماس مردم با آنان جلوگیرى مى كردند، و سعیشان بر گمنام داشتن و ناشناخته ماندن آن بزرگواران بود، و لذا هر یك از ائمه علیه‌السلام همینكه تا حدودى در بلاد اسلامى نام آور مى شد توسط خلفا مقتول و مسموم مى گشت، با آنكه از یكسو پذیرش ولایتعهدى به اجبار بود، و از سوى دیگر پذیرش امام با شرایطى بود كه در حكم نپذیرفتن مى نمود، در عین حال شهرت این مساله در سرزمینهاى دور و نزدیك اسلام، و اینكه مامون اعتراف كرده است كه امام رضا علیه‌السلام پیشواى امت و سزاوار خلافت است، و مامون از ایشان خواسته خلافت را بپذیرند و ایشان نپذیرفته و باصرار مامون ولایتعهدى را با شرایطى پذیرفته است، همینها خود در ژرفاى عمل به سود روش امام و شكستى براى سیاست خلیفگان بود... بسیار مناسب است این جریان با جریان شوراى تحمیلى از سوى خلیفه ى دوم عمر، و شركت امیر مؤمنان على علیه‌السلام در آن شورى مقایسه شود، و اتفاقا امام رضا علیه‌السلام به شباهت این دو حادثه اشاره فرموده است.

عمر بهنگام مرگ دستور داد پس از او شورائى با شركت عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابى وقاص و زبیر و امیر مؤمنان على علیه‌السلام تشكیل شود، و این شش تن از میان خود خلیفه یى برگزینند، و هر یك مخالفت كرد او را به قتل برسانند، برنامه طورى تنظیم شده بود كه على علیه‌السلام همچنان از خلافت محروم بماند و چون مى دانستند خلافت حق اوست، با برگزیدن دیگرى على علیه‌السلام مخالفت كند و كشته شود، و قتل او قانونى هم باشد!!

برخى از بستگان از امیر مؤمنان على علیه‌السلام پرسیدند: با آنكه مى دانى خلافت را به تو نمى دهند چرا در این شورى شركت مى كنى؟

فرمود: عمر بعد از پیامبر (با جعل حدیثى) اعلام كرد پیامبر فرموده است:«نبوت و امامت هر دو در یك بیت و خانه جمع نمى شود» (یعنى مرا به زعم خود با استناد به قول پیامبر از خلافت بدور نگهداشتند، و سزاوار این كار نشمردند!) و اینك عمر خود پیشنهاد كرده است من در این شورى شركت كنم و مرا شایسته ى خلافت معرفى كرده است، من در شورى وارد مى شوم تا اثبات كنم كار عمر با روایت او نمى سازد.

آرى، یكى از پیامدهاى ولایتعهدى امام همین بود كه جامعه ى وسیع اسلامى ریافت شایسته ترها كیستند و مامون با عمل خود بر چه حقیقتى اعتراف كرده است.و نیز در این رهگذر، امام از مدینه تا مرو در شهرهاى مختلفى از بلاد اسلام با مردم روبرو شد، و مسلمین كه در آن روزگاران با نبودن وسائل ارتباط جمعى از بسیارى آگاهی ها محروم بودند او را ملاقات كردند و حق را مشاهده نمودند، و اثرات مثبت آن بسیار قابل ذكر و بحث است، و نمونه ى آن را باید در نیشابور و هجوم مردم مشتاق دید، و در نماز عید در مرو و...و در همین زمینه، آشنایى بسیارى از متفكران و دانشمندان مختلف كه در مرو با امام به مناظره و بحث نشستند و اثبات عظمت علمى امام، و شكست مامون و خنثى شدن توطئه هایش براى تحقیر امام علیه‌السلام را باید از اثرات مثبت سیاست امام تلقى نمود كه خود نیاز به بررسى مفصلى دارد.

بهر حال در زندگى هر یك از ائمه علیهم‌السلام باید ابعاد مختلف حقایق وجودى آن بزرگواران را در نظر داشت، و همچنانكه تاریخ زندگى پیامبران را كه اعمالشان در سرچشمه ى وحى ریشه داشت، نمى توان با همان معیارها كه سرگذشت پادشاهان و جباران و سیاستمداران را بررسى مى كنند سنجید، زندگى اوصیا و امامان نیز با معیار زندگى مردان عادى قابل تبیین نیست چرا كه اوصیا و امامان نیز مانند پیامبران از عامل بزرگ ارتباط ویژه با خداى جهان برخوردار بودند.

هیئت تحریریه مؤسسه ى اصول دین قم

## درباره امام رضا علیه‌السلام

امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیهما‌السلام روز یازدهم ماه ذیقعده سال 148 هجرى در مدینه در خانه ى امام موسى بن جعفر علیه‌السلام فرزندى چشم به جهان گشود (1) كه بعد از پدر تاریخساز صحنه ى ایمان و علم و امامت شد.او را"على نامیدند و در زندگى به «رضا» معروف گشت.

مادر گرامى او«نجمه» (2) نام دارد، و در خردمندى و ایمان و تقوى از برجسته ترین بانوان بود (3)، اصولا امامان پاك ما همگى از نسل برترین پدران بودند و در دامان پاك و پر فضیلت گرامى ترین مادران پرورش یافتند.

امام رضا علیه‌السلام در سال 183 هجرى، پس از شهادت امام كاظم علیه‌السلام در زندان هارون، در سن سى و پنج سالگى بر مسند الهى امامت تكیه زد و عهده دار پیشوایى امت شد. امامت آن گرامى همانند سایر ائمه ى معصومین علیهم‌السلام، به تعیین و تصریح رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و با معرفى پدرش امام كاظم علیه‌السلام بود، امام كاظم علیه‌السلام پیش از دستگیرى و زندان، مشخص كرده بود كه هشتمین امام راستین و حجت خدا در زمین پس از او كیست، تا پیروان و حقجویان در ظلمت نمانند و به كجروى و گمراهى نیفتند.

«مخزومى» مى گوید:امام موسى بن جعفر علیهما‌السلام ما را احضار فرمود و گفت:

- آیا مى دانید چرا شما را طلبیدم؟

- نه!

- خواستم تا گواه باشید كه این پسرم-اشاره به امام رضا علیه‌السلام -وصى و جانشین من است... (4)

«یزید بن سلیط» مى گوید:براى انجام عمره به مكه مى رفتیم، در راه با امام كاظم روبرو شدیم، و به آن حضرت عرض كردم:این محل را مى شناسید؟

فرمود:آرى. تو نیز مى شناسى؟

عرض كردم:آرى من و پدرم در همین جا شما و پدرتان امام صادق علیه‌السلام را ملاقات كردیم و سایر برادرانتان نیز همراه شما بودند، پدرم به امام صادق عرض كرد:پدر و مادرم فدایتان، شما همگى امامان پاك ما هستید و هیچ كس از مرگ دور نمى ماند، به من چیزى بفرما تا براى دیگران باز گویم كه گمراه نشوند.

امام صادق به او فرمود: اى ابو عمارة! اینان فرزندان منند و بزرگشان این است -و به سوى شما اشاره كرد- در او حكم و فهم و سخاوت است، و به آنچه مردم نیازمندند علم و آگاهى دارد، و نیز به همه ى امور دینى و دنیوى كه مردم در آن اختلاف كنند داناست، اخلاقى نیكو دارد و او درى از درهاى خداست...

آنگاه به امام كاظم عرض كردم: پدر و مادرم فدایتان، شما نیز مانند پدرتان مرا آگاه سازید (و امام بعد از خود را معرفى كنید).

امام- پس از توضیحى در مورد امامت كه امرى الهى است و امام از طرف خدا و پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعیین مى شودفرمود:«الامر الى ابنى على سمى على و على» پس از من امر امامت به پسرم «على» مى رسد كه همنام امام اول «على بن ابیطالب» و امام چهارم «على بن الحسین» است...

در آن هنگام خفقان سنگینى بر جامعه ى اسلامى حكمفرما بود، و بهمین جهت امام كاظم علیه‌السلام در پایان كلام خود به «یزید بن سلیط» فرمود: اى یزید! آنچه گفتم نزد تو چون امانتى محفوظ بماند و جز براى كسانى كه صداقتشان را شناخته باشى باز گو مكن.

«یزید بن سلیط» مى گوید پس از شهادت امام موسى بن جعفر علیه‌السلام خدمت امام رضا شرفیاب شدم، پیش از آنكه چیزى بگویم فرمود: اى یزید! مى آیى به عمره برویم؟

عرض كردم: پدر و مادرم فدایتان، اختیار با شماست، اما من خرج سفر ندارم.

فرمود: مخارج سفرت را من مى پردازم.

با آن حضرت به سوى مكه رهسپار شدیم، و به همانجا كه امام صادق و امام كاظم را ملاقات كرده بودم رسیدیم... و داستان ملاقات با امام موسى بن جعفر و آنچه شنیده بودم براى آن حضرت شرح دادم... (5)

## اخلاق و رفتار امام رضا علیه‌السلام

امامان پاك ما در میان مردم و با مردم مى زیستند، و عملا به مردم درس زندگى و پاكى و فضیلت مى آموختند، آنان الگو و سرمشق دیگران بودند، و با آنكه مقام رفیع امامت آنان را از مردم ممتاز مى ساخت، و برگزیده ى خدا و حجت او در زمین بودند در عین حال در جامعه حریمى نمى گرفتند، و خود را از مردم جدا نمى كردند، و به روش جباران انحصار و اختصاصى براى خود قائل نمى شدند، و هرگز مردم را به بردگى و پستى نمى كشاندند و تحقیر نمى كردند...

«ابراهیم بن عباس» مى گوید: هیچگاه ندیدم كه امام رضا علیه‌السلام در سخن بر كسى جفا ورزد، و نیز ندیدم كه سخن كسى را پیش از تمام شدن قطع كند، هرگز نیازمندى را كه مى توانست نیازش را بر آورده سازد رد نمى كرد، در حضور دیگرى پایش را دراز نمى فرمود، هرگز ندیدم به كسى از خدمتكاران و غلامانشان بدگوئى كند، خنده ى او قهقهه نبود بلكه تبسم بود، چون سفره ى غذا به میان مى آمد همه ى افراد خانه حتى دربان و مهتر را نیز بر سفره ى خویش مى نشاند و آنان همراه با امام غذا مى خوردند. شبها كم مى خوابید و بیشتر بیدار بود، و بسیارى از شبها تا صبح بیدار مى ماند و به عبادت مى گذراند، بسیار روزه مى داشت و روزه ى سه روز در هر ماه را ترك نمى كرد (6)، كار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت، وبیشتر در شبهاى تاریك مخفیانه به فقرا كمك مى كرد. (7)

«محمد بن ابى عباد» مى گوید: فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسى بود لباس او -در خانه- درشت و خشن بود، اما هنگامیكه در مجالس عمومى شركت مى كرد (لباسهاى خوب و متعارف مى پوشید) و خود را مى آراست. (8)

شبى امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ نقصى پیدا كرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست كند، امام نگذاشت و خود این كار را انجام داد و فرمود:ما گروهى هستیم كه میهمانان خود را بكار نمى گیریم. (9)

یكبار شخصى كه امام را نمى شناخت در حمام از امام خواست تا او را كیسه بكشد، امام علیه‌السلام پذیرفت و مشغول شد، دیگران امام را بدان شخص معرفى كردند، و او با شرمندگى به عذرخواهى پرداخت ولى امام بى توجه به عذر خواهى او همچنان او را كیسه مى كشید و او را دلدارى مى داد كه طورى نشده است. (10)

شخصى به امام عرض كرد:به خدا سوگند هیچكس در روى زمین از جهت برترى و شرافت پدران به شما نمى رسد.

امام فرمود: تقوى به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگارآنان را بزرگوار ساخت. (11)

مردى از اهالى بلخ مى گوید: در سفر خراسان با امام رضا علیه‌السلام همراه بودم، روزى سفره گسترده بودند و امام همه ى خدمتگزاران و غلامان حتى سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه او غذا بخورند.

من به امام عرض كردم: فدایتان شوم.بهتر است اینان بر سفره یى جداگانه بنشینند. فرمود: ساكت باش، پروردگار همه یكى است، پدر و مادر همه یكى است، و پاداش هم باعمال است. (12)

«یاسر» خادم امام مى گوید:امام رضا علیه‌السلام به ما فرموده بود اگر بالاى سرتان ایستادم (و شما را براى كارى طلبیدم) و شما به غذا خوردن مشغول بودید برنخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق مى افتاد كه امام ما را صدا مى كرد، و در پاسخ او مى گفتند به غذا خوردن مشغولند، و آن گرامى مى فرمود بگذارید غذایشان تمام شود. (13)

یكبار غریبى خدمت امام رسید و سلام كرد و گفت: من از دوستداران شما و پدران و اجدادتان هستم، از حج باز گشته ام و خرجى راه تمام كرده ام، اگر مایلید مبلغى به من مرحمت كنید تا خود را بوطنم برسانم، و در آنجا از جانب شما معادل همان مبلغ را به مستمندان صدقه خواهم داد، زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینك در سفر نیازمند مانده ام.

امام برخاست و به اطاقى دیگر رفت، و دویست دینار آورد و از بالاى در دست خویش را فراز آورد، و آن شخص را خواند و فرمود: این دویست دینار را بگیر و توشه ى راه كن، و به آن تبرك بجوى، و لازم نیست كه از جانب من معادل آن صدقه بدهى...

آن شخص دینارها را گرفت و رفت، امام از آن اطاق به جاى اول بازگشت، از ایشان پرسیدند چرا چنین كردید كه شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟

فرمود: تا شرمندگى نیاز و سؤال را در او نبینم... (14)

امامان معصوم و گرامى ما در تربیت پیروان و راهنمائى ایشان تنها به گفتار اكتفا نمى كردند، و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه یى مبذول مى داشتند، و در مسیر زندگى اشتباهاتشان را گوشزد مى فرمودند تا هم آنان از بیراهه به راه آیند، و هم دیگران و آیندگان بیاموزند.

«سلیمان جعفرى» از یاران امام رضا علیه‌السلام مى گوید: براى برخى كارها خدمت امام بودم، چون كارم انجام شد خواستم مرخص شوم، امام فرمود: امشب نزد ما بمان.

همراه امام به خانه ى او رفتم، هنگام غروب بود، غلامان حضرت مشغول بنائى بودند امام در میان آنها غریبه یى دید، پرسید: این كیست؟ عرض كردند: به ما كمك مى كند و به او چیزى خواهیم داد.

فرمود: مزدش را تعیین كرده اید؟

گفتند: نه!هر چه بدهیم مى پذیرد.

امام بر آشفت و خشمگین شد. من به حضرت عرض كردم: فدایتان شوم خود را ناراحت نكنید...

فرمود: من بارها به اینها گفته ام كه هیچكس را براى كارى نیاورید مگر آنكه قبلا مزدش را تعیین كنید و قرار داد ببندید.

كسى كه بدون قرار داد و تعیین مزد كارى انجام دهد اگر سه برابر مزدش را بدهى باز گمان مى كند مزدش را كم داده یى، ولى اگر قرار داد ببندى و به مقدار معین شده بپردازى از تو خشنود خواهد بود كه طبق قرار عمل كرده یى، و در اینصورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزى به او بدهى هر چند كم و ناچیز باشد مى فهمد كه بیشتر پرداخته یى و سپاسگزار خواهد بود. (15)

«احمد بن محمد بن ابى نصر بزنطى» كه از بزرگان اصحاب امام رضا علیه‌السلام محسوب مى شود نقل مى كند. من با سه تن دیگر از یاران امام خدمتش شرفیاب شدیم، و ساعتى نزد امام نشستیم، چون خواستیم باز گردیم امام به من فرمود: اى احمد! تو بنشین. همراهان من رفتند و من خدمت امام ماندم، و سؤالاتى داشتم بعرض رساندم و امام پاسخ مى فرمودند، تا پاسى از شب گذشت، خواستم مرخص شوم، فرمود: مى روى یا نزد ما مى مانى؟

عرض كردم: هر چه شما بفرمائید، اگر بفرمائید بمان مى مانم و اگر بفرمائید برو مى روم.

فرمود: بمان، و این هم رختخواب (و به لحافى اشاره فرمود).آنگاه امام برخاست و به اطاق خود رفت. من از شوق به سجده افتادم و گفتم: سپاس خداى را كه حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان ما چند نفر كه خدمتش شرفیاب شدیم تا این حد به من محبت فرمود.

هنوز در سجده بودم كه متوجه شدم امام به اطاق من باز گشته است، برخاستم.حضرت دست مرا گرفت و فشرد و فرمود:

اى احمد! امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادت «صعصعة بن صوحان» (كه از یاران ویژه ى آن حضرت بود) رفت، و چون خواست برخیزد فرمود:«اى صعصعه! از اینكه به عیادت تو آمده ام به برادران خود افتخار مكن -عیادت من باعث نشود كه خود را از آنان برتر بدانى- از خدا بترس و پرهیزگار باش، براى خدا تواضع و فروتنى كن خدا ترا رفعت مى بخشد» (16)

امام علیه‌السلام با این عمل و سخن خویش هشدار داده است كه هیچ عاملى جاى خود سازى و تربیت نفس و عمل صالح را نمى گیرد، و به هیچ امتیازى نباید مغرور شد، حتى نزدیكى به امام و عنایت و لطف آن بزرگوار نیز نباید وسیله ى فخر و مباهات و احساس برترى بر دیگران گردد.

6- گویا منظور روزه ى پنجشنبه اول ماه و چهار شنبه ى وسط ماه و پنجشنبه ى آخر ماه است كه پیشوایان معصوم فرموده اند كسى كه اضافه بر روزه ى ماه مبارك رمضان در هر ماه این سه روز را روزه بگیرد مانند آنستكه همه ى سال روزه باشد.

## موضع گیری امام در برابر دستگاه

خلافت امام على بن موسى الرضا علیهما‌السلام، در طول مدت امامت خویش با خلافت هارون الرشید و دو فرزندش «امین» و «مامون» معاصر بوده است، ده سال با سالهاى آخر زمامدارى هارون، و پنج سال با حكومت امین و پنج سال با حكومت مامون.

## امام در زمان هارون

امام رضا علیه‌السلام پس از شهادت امام كاظم، امامت و دعوت خود را آشكار ساخت و بى پروا به رهبرى امت پرداخت. جو سیاسى جامعه در زمان هارون چنان خفقان آور بود كه حتى برخى از صمیمى ترین یاران امام از این صراحت و بى پروائى او بر جانش بیمناك بودند.

«صفوان بن یحیى» مى گوید: امام رضا علیه‌السلام پس از رحلت پدرش سخنانى فرمود كه ما بر جانش ترسیدیم و به او عرض كردیم: مطلبى بزرگ را آشكار كرده یى، ما بر تو از این طاغوت (هارون) بیمناكیم.

فرمود:«هر چه مى خواهد تلاش كند، راهى بر من ندارد» (17)

«محمد بن سنان» مى گوید در روزگار هارون به امام رضا علیه‌السلام عرض كردم: شما خود را به این امر -امامت- مشهور ساخته اید و جاى پدر نشسته اید، در حالیكه ازشمشیر هارون خون مى چكد!

فرمود:آنچه مرا بر این كار بى پروا ساخته سخن پیامبر است كه فرمود:«اگر ابو جهل یك مو از سر من كم كرد گواه باشید كه من پیامبر نیستم» و من مى گویم «اگر هارون یك مو از سر من كم كرد گواه باشید كه من امام نیستم» (18)

و همچنان شد كه امام مى فرمود زیرا هارون هرگز فرصت نیافت خطرى متوجه امام سازد، و بالاخره به جهت اغتشاشاتى كه در شرق ایران رخ داده بود، هارون مجبور شد خود با سپاهیانش به سوى خراسان برود و در راه بیمار شد، و در 193 هجرى در طوس مرگش فرا رسید، و اسلام و مسلمین از وجود پلیدش ایمن شدند.

## امام در زمان امین

پس از هارون بر سر خلافت بین امین و مامون اختلافى سخت روى داد، هارون امین را براى خلافت بعد از خود تعیین كرده بود، و از او تعهد گرفته بود كه پس از او مامون خلیفه شود و نیز حكومت ایالت خراسان در زمان خلافت امین در دست مامون باشد، ولى امین پس از هارون در 194 هجرى مامون را از ولیعهدى خود عزل و فرزند خود موسى را نامزد این مقام كرد (19). بالاخره پس از درگیریهاى خونینى كه میان امین و مامون رخ داد، امین در 198 هجرى كشته شد و مامون به خلافت رسید.

امام رضا علیه‌السلام در طول این مدت از درگیریهاى دربار خلافت و اشتغال آنان به یكدیگر استفاده كرد، و با آسودگى به ارشاد و تعلیم و تربیت پیروان پرداخت.

## امام در زمان مامون

مامون در میان خلفاى بنى عباس از همه داناتر و نیز مكارتر بود، درس خوانده بود و از فقه و علوم دیگر آگاهى داشت چنانكه با برخى از دانشمندان به بحث و مناظره مى نشست، البته آگاهى او از علوم روز نیز وسیله اى بود براى پیشبرد سیاستهاى ضد انسانى او، و گرنه هرگز به دین و اسلام پاى بند نبود، و در عیاشى و فسق و فجور و اعمال شنیع دیگر از سایر خلیفگان هیچ كم نداشت، نهایت آنكه از دیگر خلیفگان محتاط تر رفتار مى كرد و با سالوس و ریا بیشتر عوام فریبى مى نمود، و براى استحكام پایه هاى حكومت خود گاه با فقها نیز همنشین مى شد و از مسائل و مباحث دینى نیز سخن مى گفت.

همنشینى و صمیمیت و همدمى مامون با «قاضى یحیى بن اكثم» كه مردى رذل و كثیف و فاجر بود بهترین گواه بى دینى و فسق و رذیلت مامون است، یحیى بن اكثم مردى بود كه به شنیع ترین اعمال در جامعه شهرت داشت چنانكه قلم از شرح رذالتهاى او شرم دارد، و مامون چنین كسى را چنان همدم خویش ساخته بود كه «رفیق مسجد و گرمابه و گلستان» یكدیگر محسوب مى شدند، و اسفبارتر آنكه او را به مقام «قاضى القضاة» امت اسلامى منصوب نمود و در امور مملكتى نیز با او راى زنى و مشورت داشت (20) !!

بهر روى در زمان مامون علم و دانش به ظاهر ترویج مى شد، و دانشمندان به مركز خلافت دعوت مى شدند، و تشویقهایى كه مامون براى دانشمندان و دانش پژوهان فراهم مى آورد زمینه ى جذب اهل دانش به سوى او گردید، و مجالس درس و بحث و مناظره ترتیب مى یافت، و بحث و گفتگوى علمى بازارى پر رونق داشت.

مضاف بر اینها مامون مى كوشید با برخى كارها شیعیان و طرفداران امام را نیز به خود علاقمند سازد مثلا از شایسته تر بودن امیر مؤمنان على علیه‌السلام براى جانشینى پیامبر سخن مى گفت، و دشنام و لعن به معاویه را رسمى كرد و«فدك» را كه از فاطمه زهرا علیها‌السلام غصب شده بود به علویان باز گرداند، و با علویان در ظاهر انعطاف و علاقه نشان مى داد. (21)

اصولا مامون با توجه به رفتار هارون و جنایات او و اثر سوء آن در روحیه ى مردم مى خواست زمینه هاى انقلاب و شورش را از بین ببرد، و آنها را راضى نگهدارد تا بتواند بر مركب لافت سوار باشد، از اینرو باید گفت وضع زمان ایجاب مى كرد كه به جبران كمبودها و نارضایتى ها بپردازد، و وانمود كند كه در صدد اصلاح امور است و با خلفاى دیگر تفاوت دارد...

## ولایت عهدى امام رضا علیه‌السلام

مامون پس از آنكه برادرش امین را نابود كرد و بر مسند حكومت تكیه زد، در شرایط حساسى قرار گرفت، زیرا موقعیت او بویژه در بغداد كه مركز حكومت عباسى بود و در میان طرفداران عباسیان كه خواستار«امین» بودند و حكومت مامون را در«مرو» با مصالح خود منطبق نمى دیدند، سخت متزلزل بود.و از سوى دیگر شورش علویان تهدیدى جدى براى حكومت مامون محسوب مى شد، چرا كه در 199 هجرى «محمد بن ابراهیم طباطبا» از علویان محبوب و بزرگوار بدستیارى «ابو السرایا» قیام كرد، و گروهى دیگر از علویان هم در عراق و حجاز قیامهایى داشتند و از ضعف بنى عباس كه در درگیرى مامون و امین نظام امورشان از هم پاشیده بود استفاده كردند، و بر برخى از شهرها مسلط شدند، و تقریبا از كوفه تا یمن در آشوب و اغتشاش بود، و مامون با كوشش بسیار توانست بر این آشوبها چیره شود... (22) و نیز ممكن بود ایرانیان هم به یارى علویان برخیزند چون ایرانیان به حق شرعى خاندان امیر مؤمنان على علیه‌السلام معتقد بودند، و در ابتداى كار بنى عباس هم داعیان عباسى براى سرنگونى بنى امیه ازهمین علاقه ى ایرانیان به خاندان پیامبر و دودمان امیر مؤمنان استفاده كرده بودند.

مامون كه مردى زیرك و مكار بود، به فكر آن افتاد كه با طرح واگذارى خلافت یا ولایت عهدى به شخصیتى مانند امام رضا علیه‌السلام پایه هاى لرزان حكومت خود را تثبیت كند، زیرا امیدوار بود كه با مبادرت به این كار بتواند جلوى شورش علویان را بگیرد، و موجبات ضایت خاطر آنان را فراهم سازد، و ایرانیان را نیز آماده پذیرش خلافت خود نماید.

پیداست كه تفویض خلافت یا ولایت عهدى به امام فقط یك تاكتیك حساب شده ى سیاسى بود، و گرنه كسى كه براى حكومت، برادر خود را به قتل رسانده بود، و نیز در زندگى خصوصى خود از هیچ فسق و فجورى ابا نداشت ناگهان چنان دیانت پناه نمى شد كه از خلافت و لطنت بگذرد، و بهترین شاهد مكر و تزویر مامون نپذیرفتن امام از او است.چرا كه اگر مامون در گفتار و كردار خود صادق مى بود هرگز امام از بدست گرفتن زمام خلافت كه جز امام هیچكس صلاحیت آن را ندارد طفره نمى رفت.

شواهد دیگر نیز كه در تاریخ موجود است بروشنى از سوء نیت مامون پرده بر مى دارد، و ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره مى كنیم:

مامون جاسوسانى بر امام گماشته بود تا همه ى امور را زیر نظر بگیرند و به او گزارش كنند، این خود دلیل دشمنى مامون با امام و عدم ایمان و حسن نیت او نسبت به آن بزرگواراست، در روایات اسلامى مى خوانیم:

«هشام بن ابراهیم راشدى، از نزدیكترین افراد نزد امام رضا علیه‌السلام بود و امور امام بدست او جریان داشت، ولى هنگامیكه امام را به مرو آوردند، هشام با «فضل بن سهل ذو الریاستین» -وزیر مامون- و با مامون اتصال و ارتباط پیدا كرد، و چنان بود كه هیچ چیز را از آنان پنهان نمى داشت، مامون او را حاجب (یعنى مسئول روابط عمومى) امام قرار داد، و هشام فقط افرادى را كه خود مایل بود نزد امام راه مى داد، و بر امام سخت مى گرفت و او را در مضیقه قرار مى داد. و دوستان و پیروان امام نمى توانستند آن گرامى را ملاقات نمایند، و هر چه امام در منزلش مى گفت هشام به مامون و فضل بن سهل گزارش مى كرد...» (23)

«ابا صلت» در مورد دشمنى مامون با امام مى گوید:

امام علیه‌السلام «با دانشمندان مناظره و بر آنان غلبه مى كرد، و مردم مى گفتند:به خدا قسم او از مامون به خلافت سزاوارتر است، و جاسوسان این مطلب را به مامون گزارش مى كردند...» (24)

و نیز مى بینیم «جعفر بن محمد بن الاشعث» در ایامى كه امام در خراسان و نزد مامون بوده است، به امام پیام مى دهد كه نامه هاى او را پس از خواندن بسوزاند تا مبادا بدست دیگرى بیفتد، و امام براى اطمینان خاطر او مى فرماید:نامه هایش را پس از خواندن مى سوزانم... (25)

و نیز مى بینیم امام علیه‌السلام در همان ایام كه نزد مامون و ظاهرا ولیعهد است در پاسخ «احمد بن محمد بزنطى» مى نویسد:...و اما اینكه اجازه ى ملاقات خواسته یى، آمدن نزد من دشوار است، و اینها اكنون بر من سخت گرفته اند، و فعلا برایت ممكن نیست، انشاء الله بزودى ملاقات میسر خواهد شد... (26)

آشكارتر از همه آنكه مامون خود گاهى نزد برخى نزدیكان و وابستگانش به هدفهاى واقعى خود در مورد امام علیه‌السلام اعتراف و صریحا از نیات پلید خود پرده برداشته است:

مامون در پاسخ «حمید بن مهران» -یكى از درباریانش-و گروهى از عباسیان كه او را به هت سپردن ولایت عهدى به امام رضا سرزنش مى كردند مى گوید:

«...این مرد از ما پنهان و دور بود، و براى خود دعوت مى كرد، ما خواستیم او را ولیعهد خویش قرار دهیم تا دعوتش براى ما باشد، و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید، و شیفتگان او دریابند كه آنچه او ادعا مى كرد در او نیست، و این امر-خلافت-مخصوص ماست نه او.

و ما بیمناك بودیم اگر او را به حال خود باقى گذاریم، آشوبى براى ما بر پا سازد كه نتوانیم جلوى آنرا بگیریم، و وضعى پیش آورد كه طاقت مقابله ى آنرا نداشته باشیم...» (27)

بنابر این مامون در تفویض خلافت یا ولایت عهدى به امام، حسن نیت نداشت، و در این بازى سیاسى بدنبال هدفهاى دیگرى بود، او مى خواست از یكسو امام را به رنگ خود درآورد و قدس و تقواى امام را ناچیز و آلوده سازد، و از سوى دیگر امام هر یك از دو پیشنهاد خلافت و ولایت عهدى را بصورتیكه مامون خواسته بود مى پذیرفت به سود مامون تمام مى شد، زیرا اگر امام خلافت را مى پذیرفت مامون شرط مى كرد خودش ولیعهد باشد و بدین وسیله شروعیت حكومت خود را تامین و سپس پنهانى و با دسیسه امام را از میان بر مى داشت و اگر امام ولایت عهدى را مى پذیرفت باز حكومت مامون پا بر جا و امضا شده بود...

امام در واقع راه سومى انتخاب كرد، و با آنكه به اجبار ولایت عهدى را پذیرفت، با روش خاص خود بگونه یى عمل نمود كه مامون به هدف هاى خویش از نزدیك شدن به امام و كسب مشروعیت نرسد، و طاغوتى بودن حكومتش بر جامعه بر ملا باشد...

## از مدینه تا مرو

همچنانكه گفتیم مامون براى بهره برداریهاى سیاسى و راضى ساختن علویان كه هماره در میانشان مردانى دلیر و دانشمند و پارسا بسیار بود، و جامعه و بویژه ایرانیان دل بسوى آنان داشتند، تصمیم گرفت امام رضا علیه‌السلام را به مرو بیاورد، و چنان وانمود كند كه دوستدار علویان و امام علیه‌السلام است، مامون در تظاهر خود چنان ماهرانه عمل مى كرد كه گاهى برخى از شیعیان پاك نهاد نیز فریب مى خوردند به همین جهت امام رضا علیه‌السلام به برخى از یاران خود كه ممكن بود تحت تاثیر تظاهر و ریا كارى مامون واقع شوند فرمود:«به گفتار او مغرور نشوید و فریب نخورید، سوگند به خدا كسى جز مامون قاتل من نخواهد بود، اما من ناگزیرم شكیبائى ورزم تا وقت در رسد»ممم (28).

بارى، مامون در رابطه با ولیعهد ساختن امام در سال 200 هجرى دستور داد امام رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو بیاورند (29)، «رجاء بن ابى الضحاك» فرستاده ى مخصوص مامون مى گوید:

مامون مرا مامور كرد به مدینه بروم و على بن موسى الرضا علیه‌السلام را حركت دهم و دستور داد روز و شب مراقب او باشم و محافظت او را به دیگرى وا نگذارم. من بر حسب فرمان مامون از مدینه تا مرو یكسره همراه آن حضرت بودم، سوگند به خداى هیچكس را از آن حضرت در پیشگاه خدا پرهیزگارتر و بیمناكتر، و بیش از او در یاد خدا ندیده ام... (30)

و نیز مى گوید:از مدینه تا مرو به هیچ شهرى در نیامدیم جز آنكه مردم آن شهر به خدمتش شتافتند، و از مسائل دینى استفتا و پرسش مى كردند، و آن حضرت پاسخ كافى مى داد، و براى آنان به استناد از پدران گرامیش تا پیامبر، بسیار حدیث مى فرمود... (31)

«ابو هاشم جعفرى» مى گوید:«رجاء بن ابى الضحاك» امام علیه‌السلام را از طریق اهواز مى برد...چون خبر تشریف فرمائى امام به من رسید به اهواز آمدم و خدمت امام شرفیاب شدم و خود را معرفى كردم، و این اولین بار بود كه آن گرامى را مى دیدم. این زمان اوج گرماى تابستان بود و امام علیه‌السلام نیز بیمار بودند، به من فرمودند:طبیبى براى ما بیاور.

طبیبى به خدمتش آوردم، امام گیاهى را براى طبیب توصیف كرد، طبیب عرض كرد: هیچكس را جز شما سراغ ندارم كه این گیاه را بشناسد، چگونه بر این گیاه اطلاع پیدا كرده اید؟ این گیاه در این زمان و در این سرزمین موجود نیست. امام فرمود: پس نیشكر تهیه كن.

عرض كرد: یافتن نیشكر از آنچه نخست نام بردید دشوارتر است، چرا كه این وقت سال وقت نیشكر نیست و یافت نمى شود.

فرمود: این هر دو در سرزمین شما و در همین زمان موجود است، با این همراه شو -اشاره به ابو هاشم- و به سوى سد آب بروید و از آن بگذرید، خرمنى انباشته مى یابید، بسوى آن بروید، مردى سیاه را خواهید دید...از او محل روییدن نیشكر و آن گیاه را بپرسید.

ابو هاشم مى گوید: به همان نشانى كه امام فرموده بود رفتیم، و نیشكر تهیه كردیم و به خدمت امام آوردیم و آن حضرت خداى را سپاس گفت.

طبیب از من پرسید:این مرد كیست؟

گفتم: فرزند سرور پیامبران صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

گفت: از علوم و اسرار پیامبران چیزى نزد اوست.

گفتم: آرى.از اینگونه امور از او دیده ام اما پیامبر نیست.

گفت: وصى پیامبر است؟

گفتم: آرى از اوصیاء پیامبر است.

خبر این واقعه به «رجاء بن ابى الضحاك» رسید و به یاران خود گفت اگر امام در این جا بماند مردم به او روى مى آورند، بهمین جهت آن حضرت را از اهواز حركت داد و كوچ كرد. (32)

## امام در نیشابور

بانوئى كه امام علیه‌السلام در نیشابور به خانه ى پدر بزرگش وارد شده بود مى گوید: امام رضا علیه‌السلام به نیشابور آمد و در محله ى غربى در ناحیه یى كه به «لاشاباد» معروف است در منزل پدر بزرگم «پسنده» وارد شد، و پدر بزرگ من بدان جهت «پسنده» نامیده شد كه امام علیه‌السلام او را پسندید و به خانه ى او آمد.

امام در گوشه یى از خانه ى ما بدست مبارك خود بادامى كاشت، و از بركت امام در ظرف یكسال درختى شد و بار آورد، مردم به بادام این درخت شفا مى جستند و هر بیمارى از بادام این درخت به قصد شفاء مى خورد بهبود مى یافت... (33)

«ابا صلت هروى» از یاران نزدیك امام مى گوید:من همراه امام على بن موسى الرضا علیه‌السلام بودم، هنگامیكه مى خواست از نیشابور برود بر استرى خاكسترى رنگ سوار بود و «محمد بن رافع» و «احمد بن الحرث» و «یحیى بن یحیى» و «اسحق بن راهویه» و گروهى از علماء گرد امام اجتماع كرده بودند، آنان عنان استر امام را گرفتند و گفتند:تو را به حرمت پدران اكت سوگند مى دهیم كه براى ما حدیثى كه خود از پدرت شنیده باشى بگو.

امام سر از محمل بیرون آورد و فرمود:

«حدثنا ابى، العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثنى ابى الصادق جعفر بن محمد، قال حدثنى ابى ابو جعفر بن على باقر علوم الانبیاء، قال حدثنى ابى على بن الحسین سید العابدین، قال حدثنى ابى سید شباب اهل الجنة الحسین، قال حدثنى ابى على بن ابى طالب علیهم‌السلام، قال سمعت النبى صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول سمعت جبرئیل یقول قال الله جل جلاله:انى انا الله لا اله الا انا فاعبدونى، من جاء منكم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فى حصنى و من دخل فى حصنى امن من عذابى»

(پدرم، بنده ى شایسته ى خدا موسى بن جعفر برایم گفت كه پدرش جعفر بن محمد صادق از پدرش محمد بن على باقر از پدرش على بن الحسین سید العابدین از پدرش سرور جوانان بهشت حسین، از پدرش على بن ابیطالب علیه‌السلام نقل كرد كه فرمود از پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم كه مى فرمود فرشته ى خدا جبرئیل گفت خداى متعال فرموده است:منم خداى یكتا كه خدایى جز من نیست، مرا بپرستید، كسى كه با اخلاص گواهى دهد كه خدایى جز"الله "نیست در قلعه ى من در آمده و كسى كه به قلعه ى من در آید از عذاب من ایمن خواهد بود.) (34)

در روایتى دیگر«اسحق بن راهویه» كه خود در این جمع بوده است مى گوید:امام پس از آنكه فرمود خدا فرموده است:

«لا اله الا الله حصنى فمن دخل حصنى امن من عذابى» اندكى بر مركب خود راه پیمود و آنگاه به ما فرمود:«بشروطها و انا من شروطها» (35) یعنى ایمان به یگانگى خدا كه موجب ایمنى از عذاب الهى مى شود شرایطى دارد و پذیرش ولایت و امامت ائمه علیهم‌السلام از جمله ى شرایط آنست.

در تواریخ دیگرى نقل شده، هنگامى كه امام این حدیث را مى فرمود، مردمان نیشابور-كه در آن هنگام از شهرهاى بزرگ خراسان و بسیار پر جمعیت و آباد بود و بعدها در حمله ى مغول ویران شد -چنان انبوه شده بودند كه مدتى طولانى از صداى فریاد و گریه ى مردم از شوق دیدار امام، گفتن حدیث ممكن نمى شد تا روز به نیمه رسید، و پیشوایان و قضات فریاد مى زدند: اى مردم گوش كنید و پیامبر را در مورد عترتش میازارید، و خاموش باشید...

سر انجام امام در میان شور و شوق مردم حدیث را فرمود و بیست و چهار هزار قلمدان آماده نوشتن كلمات امام شد. (36)

«هروى» مى گوید: امام از نیشابور بیرون آمد و در ده سرخ (37) به امام عرض كردند ظهر شده است آیا نماز نمى گذارید؟

امام پیاده شد و آب خواست، و ما آب نداشتیم، امام بدست مبارك خویش خاك را كاوید و چشمه یى جارى شد چنانكه آن گرامى و همه ى همراهان وضو ساختند، و اثر این آب تا كنون باقى است. (38)

و چون به «سناباد» رسید به كوهى كه از سنگ آن ظروفى مى ساختند تكیه كرد و فرمود:

«خداوندا مردم را از این كوه سودمند فرما و در آنچه در ظروفى كه از این كوه مى تراشند قرار گیرد بركت ده» و آنگاه فرمان داد دیكهایى براى او از سنگ آن كوه تهیه كنند و فرمود: طعام او را جز در این دیكها نپزند (39)، و آن گرامى در غذا بى تكلف و كم خوراك بود. (40)

آنگاه در طوس به خانه ى «حمید بن قحطبه طائى» وارد شد، و به بقعه یى كه «هارون الرشید» در آن مدفون بود (41) در آمد، و در یكسوى گور هارون با دست خطى كشید و فرمود:

«هذه تربتى، و فیها ادفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعتى و اهل محبتى...» (42)

(این خاك من است و در آن مدفون خواهم شد، و به زودى خداى متعال این مكان را زیارتگاه و محل رفت و آمد شیعیان و دوستدارانم قرار خواهد داد...) سر انجام امام علیه‌السلام به مرو رسید، و مامون او را درخانه یى مخصوص و جدا از دیگران فرود آورد و بسیار احترام كرد... (43)

## پیشنهاد مامون

پس از ورود امام به مرو، مامون پیام فرستاد كه مى خواهم از خلافت كناره گیرى كنم و این كار را به شما واگذارم، نظر شما چیست؟

امام نپذیرفت، مامون بار دیگر پیغام داد چون پیشنهاد اول مرا نپذیرفتید ناچار باید ولایت عهدى مرا بپذیرید. امام به شدت از پذیرفتن این پیشنهاد نیز خوددارى كرد. مامون امام را نزد خود طلبید و با او خلوت كرد، «فضل بن سهل ذو الریاستین» نیز در آن مجلس بود. مامون گفت: نظر من اینست كه خلافت و امور مسلمانان را به شما واگذارم. امام قبول نكرد، مامون پیشنهاد ولایت عهدى را تكرار كرد باز امام از پذیرش آن ابا فرمود.

مامون گفت:«عمر بن خطاب» براى خلافت بعد از خود شورایى با عضویت شش نفر تعیین كرد و یكى از آنان جد شما على بن ابیطالب بود، و عمر دستور داد هر یك از آنان مخالفت كند گردنش را بزنند، اینك چاره یى جز قبول آنچه اراده كرده ام ندارى، چون من راه و چاره اى دیگرى نمى یابم.

مامون با بیان این مطلب تلویحا امام را تهدید به مرگ كرد، و امام ناچار با اكراه و اجبار ولیعهدى را پذیرفت وفرمود:

«ولایت عهدى را مى پذیرم بشرط آنكه آمر و ناهى و مفتى و قاضى نباشم و كسى را عزل و نصب نكنم و چیزى را تبدیل و تغییر ندهم»

و مامون همه ى این شرایط را پذیرفت (44)، و بدین ترتیب ولایت عهدى خود را بر امام تحمیل كرد تا با این توطئه هم امام را زیر نظر داشته باشد كه نتواند مردم را به سوى خویش بخواند، و هم علویان و شیعیان را آرام سازد، و پایه هاى حكومت خود را تحكیم بخشد.

«ریان بن صلت» مى گوید:خدمت امام رضا علیه‌السلام رفتم و عرض كردم اى فرزند پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برخى مى گویند شما قبول ولیعهدى مامون را نموده اید با آنكه نسبت به دنیا اظهار زهد و بى رغبتى مى فرمائید!

فرمود:«خدا گواه است كه اینكار خوشایند من نبود، اما میان پذیرش ولیعهدى و كشته شدن قرار گرفتم و ناچار پذیرفتم...آیا نمى دانید كه «یوسف» پیامبر خدا بود و چون ضرورت پیدا كرد كه خزانه دار عزیز مصر شود پذیرفت، اینك نیز ضرورت اقتضا كرد كه من مقام ولیعهدى را به اكراه و اجبار بپذیرم، اضافه بر این من داخل این كار نشدم مگر مانند كسى كه از آن خارج است (یعنى با شرائطى كه قرار دادم مانند آنست كه مداخله نكرده باشم) به خداى متعال شكایت مى كنم و از او یارى مى جویم» (45)

«محمد بن عرفه» مى گوید، به امام عرض كردم:اى فرزند پیامبر خدا!چرا ولیعهدى را پذیرفتى؟

فرمود:«به همان دلیل كه جدم على علیه‌السلام را وادار كردند در آن شورا شركت كند» (46)

«یاسر خادم»مى گوید: پس از آنكه امام ولایت عهدى را قبول كرده بود، او را دیدم دستهایش را به سوى آسمان بلند كرده، مى گفت:

«خدایا تو مى دانى كه من بناچار و با اكراه پذیرفتم، پس مرا مؤاخذه مكن همچنانكه بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نكردى هنگامیكه ولایت مصر را پذیرفت» (47)

و نیز به یكى از خواص خود كه از ولایت عهدى امام خوشحال بود فرمود:

«خوشحال نباش این كار به انجام نخواهد رسید و به این حال نخواهد ماند» (48)

## موضعگیرى منفى امام

امام بظاهر و در گفتار ولیعهدى را پذیرفت ولى عملا آن را نپذیرفته بود زیرا شرط كرد كه هیچ مسئولیتى نداشته باشد و دركارها مداخله یى نكند. مامون شرایط را قبول كرده بود ولى گاهى مى كوشید برخى كارها را بر امام تحمیل كند و امام را آلت اجراى مقاصد خود قرار دهد، ولى امام بشدت مقاومت مى كرد و هرگز با او همكارى نمى كرد.

«معمر بن خلاد» مى گوید:امام رضا علیه‌السلام برایم نقل كرد كه مامون به من گفت برخى از افراد مورد اعتماد خودت را معرفى كن تا حكومت شهرهایى كه بر من شوریده اند به آنان واگذار كنم.به او گفتم:«اگر به شرایطى كه پذیرفتى وفا كنى من هم به عهدم وفا خواهم كرد، من در این كار به این شرط داخل شدم كه امر و نهى و عزل و نصب نكنم و مشاور هم نباشم تا پیش از تو در گذرم، سوگند به خدا خلافت چیزى است كه به آن فكر نمى كردم، آنگاه كه در مدینه بودم بر مركبم سوار مى شدم و رفت و آمد مى كردم، و اهل شهر و دیگران حوائج خود را به من عرضه مى داشتند و من بر آورده مى ساختم، و آنان و من همچون عموها بودیم (مثل وابستگان با هم انس و صمیمیت داشتیم) و نامه هایم در شهرها مقبول و مورد احترام بود تو نعمتى بیش از آنچه خداوند به من عطا كرده است براى من نیفزوده یى، و هر نعمتى هم بخواهى بیفزایى باز از خداست كه به من عطا مى شود» مامون گفت من به عهدم وفا دارم. (49)

جشن ولایت عهدی پس از آنكه امام علیه‌السلام مقام ولیعهدى را بگونه یى كه ذكر شد پذیرفت، مامون براى اعلام به مردم و بهره برداریهاى سیاسى و تظاهر به اینكه بسیار خشنود و خوشحال است جشنى بر پا كرد، و روز پنجشنبه براى درباریانش جلوس ترتیب داد و«فضل بن سهل» بیرون رفت و مردم را از نظر مامون در باره ى امام رضا علیه‌السلام و ولیعهدى او آگاه ساخت، و فرمان مامون را ابلاغ كرد كه باید لباس سبز (كه لباس مرسوم علویان بود) بپوشند و پنجشنبه ى دیگر براى بیعت با امام حاضر شوند...

در روز تعیین شده همه ى طبقات اعم از درباریان و فرماندهان سپاه و قاضیان و دیگران در لباس سبز حاضر شدند، مامون نشست و براى امام علیه‌السلام نیز جایگاه ویژه یى ترتیب داده بودند و امام نیز با لباس سبز در حالیكه عمامه بر سر و شمشیرى به همراه داشت نشست، مامون دستور داد فرزندش «عباس بن مامون» اولین نفر باشد كه با امام بیعت مى كند، امام دست خود را بلند كرد چنانكه پشت دست بطرف چهره یى خودش و كف دست بسوى بیعت كننده بود.

مامون گفت: دستت را براى بیعت بگشا.

امام فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این چنین بیعت مى شد.

آنگاه مردم با امام بیعت كردند و دست او همچنان بالاى دستها بود، در این مجلس كیسه هاى پول تقسیم شد، وسخنرانان و شاعران در باره ى فضائل امام و در مورد كارى كه مامون انجام داده بود داد سخن دادند...

سپس مامون به امام گفت: شما نیز خطبه بخوانید و سخن بگویید.

امام پس از حمد و ثناى الهى خطاب به حاضران فرمود:

«ما بر شما حقى از ناحیه ى پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داریم و شما نیز بر ما حقى بخاطر پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارید، پس هنگامیكه شما حق ما را ادا كردید بر ما نیز لازم است حقتان را محترم بشماریم» و دیگر در آن مجلس چیزى نفرمود.

مامون دستور داد درهمها را بنام «رضا» سكه زدند. (50)

## اقامه نماز عید

در یكى از اعیاد اسلامى مانند عید فطر یا عید قربان، مامون براى امام پیام فرستاد كه امامت نماز عید را بپذیرد و نماز را برگزار فرماید. امام پاسخ داد: تو شرایطى كه میان من و توست مى دانى، مرا از اقامه ى نماز معذور دار.

مامون گفت: منظورم از این كار آنست كه مردم مطمئن شوند و نیز فضیلت تو را بشناسند!

فرستاده چند بار میان مامون و امام رفت و آمد كرد، و چون مامون بسیار اصرار ورزید امام پاسخ داد: بیشتر دوست دارم مرا از این كار معاف دارى، ولى اگر نمى پذیرى و ناچار باید این كار را انجام دهم، من براى اقامه ى نماز عید مانند رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان على علیه‌السلام بیرون خواهم آمد.

مامون پذیرفت و گفت: هر طور مایل هستید بیرون بیایید، و دستور داد فرماندهان و درباریان و عموم مردم بامداد عید جلوى خانه ى امام حاضر شوند.

بامداد عید پیش از طلوع آفتاب كوچه ها و راهها از مردم مشتاق پر شد و حتى زنان و كودكان هم آمده بودند و بیرون آمدن امام را انتظار مى بردند. فرماندهان بهمراه سپاهیان، سوار بر مركبهاى خود جلوى منزل امام ایستاده بودند، آفتاب سر زد، امام غسل كرد و لباس پوشید و عمامه یى سپید كه از پنبه بافته شده بود بر سر نهاد، و یك سر عمامه را بر سینه و سر دیگر را از پس پشت بر كتف افكند، خود را معطر ساخت و عصا در دست گرفت، و به همراهان خویش فرمود:آنچه انجام مى دهم انجام دهید.

آنگاه پاى برهنه در حالیكه شلوار و نیز دامن لباس را تا نیمه ساق پا بالا آورده بود.براه افتاد، پس از چند گام سر به سوى آسمان بلند كرد و تكبیر گفت، همراهانش به تكبیر او تكبیر گفتند...امام به در سراى رسید و ایستاد.

فرماندهان و سپاهیان چون امام را چنان دیدند از مركبها بر زمین جستند و پاپوشها از پاى در آوردند و پا برهنه بر خاك ایستادند.

امام بر در سراى تكبیر گفت و انبوه مردم با او تكبیر گفتند، صحنه چنان شور و عظمتى داشت كه گویى آسمان و زمین با او تكبیر مى گویند، شهر مرو را سراسر گریه و فریاد فرا گرفت. «فضل بن سهل» چون اوضاع را چنین دید به مامون خبر برد و گفت: اى امیر! اگر«رضا» بدینگونه به مصلاى نماز برسد فتنه و آشوب مى شود و ما همه بر جان خویش بیمناكیم، به او پیام بفرست كه باز گردد.

مامون به امام پیام داد: ما شما را به زحمت انداختیم و دوست نداریم به شما زحمت و رنجى برسد، شما باز گردید و با مردم همان كسى كه قبلا نماز مى خواند نماز را برگزار نماید.

امام دستور داد كفش او را بیاورند، و پوشید و سوار شد و به خانه بازگشت. (51) و مردم بر نفاق و عوام فریبى مامون پى بردند و دریافتند آنچه در مورد امام ابراز مى دارد تظاهر است، و هدفى جز رسیدن به اغراض سیاسى خود ندارد...

## بحث و مناظره

 مامون در سیاست مزورانه ى خود علیه امام، توطئه هاى دیگرى نیز اندیشیده بود، او كه از عظمت مقام معنوى امام در جامعه رنج مى برد مى كوشید با روبرو كردن دانشمندان با آن حضرت، و به بهانه ى بحث و مناظره ى علمى و استفاده از دانش امام، شكستى بر آن گرامى وارد سازد تا شاید بدین وسیله از محبوبیت او در جامعه بكاهد، و در نظر مردم امام را بیمایه و بیمقدار سازد، اما این خدعه و مكر مامون نتیجه یى جز افزایش عظمت امام و شرمسارى مامون نداشت، و آفتاب دانش الهى امام در مجالس علمى چنان مى درخشید كه خفاش مزورى چون مامون را هر بار در آتش حسد كورتر مى ساخت.

«شیخ صدوق» فقیه و محدث بزرگوار شیعه كه پیش از هزار سال پیش مى زیسته است، مى نویسد:

«مامون از متكلمان گروههاى مختلف و گمراه افرادى را دعوت مى كرد، و حریص بر آن بود كه آنان بر امام غلبه كنند، و این بجهت رشگ و حسدى بود كه نسبت به امام در دل داشت، اما آن حضرت با كسى به بحث ننشست جز آنكه در پایان به فضیلت امام اعتراف كرد و به استدلال امام سر فرود آورد...» (52)

«نوفلى» مى گوید: مامون عباسى به «فضل بن سهل» فرمان داد سران مذاهب گوناگون همچون «جاثلیق» و «راس الجالوت» و بزرگان «صابئین» و «هربذ اكبر» و پیروان زرتشت، و «نسطاس رومى» و متكلمان (53) را جمع كند، «فضل» ایشان را گرد آورد...

مامون به وسیله ى «یاسر» متصدى امور امام رضا علیه‌السلام از امام تقاضا كرد در صورت تمایل با سران مذاهب سخن بگوید، و امام پاسخ داد فردا خواهم آمد، چون یاسر بازگشت امام به من فرمود:

«اى نوفلى!تو عراقى هستى و عراقى هوشیار است، از اینكه مامون مشركان و صاحبان عقائد را گرد آورده است چه مى فهمى؟»

گفتم:فدایت شوم، مى خواهد شما را بیازماید و میزان دانشتان را بشناسد...

فرمود:«آیا مى ترسى آنان دلیل مرا باطل سازند؟»

گفتم:نه به خدا سوگند، هرگز چنین بیمى ندارم، و امید مى دارم خدا ترا بر آنان پیروز گرداند.

فرمود:«اى نوفلى! دوست دارى بدانى مامون چه وقت پشیمان مى شود؟»

گفتم:آرى.

فرمود:«آنگاه كه من بر اهل تورات با توراتشان، و بر اهل انجیل با انجیلشان، و بر اهل زبور با زبورشان، و بر صابئین با زبان عبرى خودشان، بر هربذان با زبان پارسیشان، و بر رومیان با زبان خودشان، و بر اصحاب مقالات با لغتشان استدلال كنم، و آنگاه كه هر دسته یى را محكوم كردم و دلیلشان را باطل ساختم، و دست از عقیده و گفتار خود كشیدند و به گفتار من گراییدند، مامون در مى یابد مسندى كه بر آن تكیه كرده است حق او نیست و در این هنگام مامون پشیمان مى گردد و بعد امام فرمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظیم...»

بامداد دیگر امام به مجلس آنان آمد...، «راس الجالوت» عالم یهودى گفت: ما از تو به جز از تورات و انجیل و زبور داود و صحف ابراهیم و موسى نمى پذیریم (54)، آن حضرت قبول كرد، و با آنان به تورات و انجیل و زبور براى اثبات پیامبر اسلام صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تفصیل استدلال فرمود، آن گرامى را تصدیق كردند و نیز با دیگران بحث كرد و چون همه خاموش ماندند فرمود: «اى گروه اگر در میان شما كسى مخالف است و پرسشى دارد بى شرم و بیم بگوید».

«عمران صابى» كه در بحث و علم كلام بى نظیر بود گفت: اى دانشمند! اگر نه این بود كه خود به پرسیدن دعوت كردى پرسشى نمى كردم، زیرا من به كوفه و بصره و شام و جزیره رفتم، و با متكلمان آن سرزمینها سخن گفتم، كسى را نیافتم كه وحدانیت خداى را بر من ثابت كند...

امام علیه‌السلام به تفصیل برهان اثبات خداى واحد را براى او بیان فرمود، (55) عمران قانع شد و گفت:سرور من، دریافتم و گواهى مى دهم كه خدا چنان است كه شما فرمودى، و محمد بنده ى اوست كه براى هدایت و با دینى درست بر انگیخته شده، آنگاه به قبله رو كرد و به سجده در افتاد و اسلام آورد.متكلمان چون سخن «عمران صابى» را شنیدند دیگر چیزى نپرسیدند، و در پایان روز مامون برخاست و با امام علیه‌السلام به درون خانه رفتند، و مردم پراكنده شدند. (56)

## شهادت امام

سر انجام مامون تصمیم به قتل امام گرفت، زیرا دریافته بود كه به هیچ روى نمى تواند امام را آلت دست خویش قرار دهد، و عظمت امام و توجه جامعه نسبت به آن گرامى نیز روز افزون بود، و با تمام كوششهاى مامون كه مایل بود بر شخصیت اجتماعى امام لطمه یى وارد سازد، شخصیت و احترام امام روزاروز اوج بیشترى مى گرفت، و مامون مى دانست هر چه وقت بگذرد حقانیت امام و تزویر مامون بر ملاتر مى شود، و از سوى دیگر عباسیان و طرفداران آنان از عمل مامون در واگذارى ولیعهدى خود به امام، ناراضى بودند و حتى به عنوان مخالفت در بغداد با «ابراهیم بن مهدى عباسى» بیعت كردند، و بدین ترتیب حكومت مامون از جهات مختلف در خطر قرار گرفته بود، لذا پنهانى در صدد نابودى امام بر آمد و او را مسموم ساخت تا هم از امام خلاصى یابد و هم بنى عباس و طرفدارانشان را به سوى خود جلب كند، و پس از شهادت آن گرامى به بنى عباس نوشت:

«شما انتقاد مى كردید كه چرا مقام ولایت عهدى را به على بن موسى الرضا واگذاشته ام، آگاه باشید كه او درگذشت، پس به اطاعت من در آیید» (57) مامون مى كوشید طرفداران و پیروان امام رضا علیه‌السلام از شهادت امام مطلع نشوند، و با تظاهر و عوامفریبى مى خواست نایت خود را پنهان سازد و وانمود كند كه امام به مرگ طبیعى در گذشته است، اما حقیقت پنهان نماند و یاران ویژه ى امام و وابستگان از ماجرا با خبر شدند.

«ابا صلت هروى» كه از یاران نزدیك امام رضا علیه‌السلام است، گفتارى دارد كه چگونگى امور فیما بین مامون و امام، و سر انجام قتل آن گرامى را براى ما بازگو مى كند:

«احمد بن على انصارى» مى گوید از«ابا صلت» پرسیدم:

چگونه مامون با آنكه به احترام و دوستدارى امام تظاهر مى كرد و او را ولیعهد خود ساخت، ممكن است به قتل او اقدام كرده باشد؟

«ابا صلت» گفت: مامون چون عظمت و بزرگوارى امام را دیده بود اظهار احترام و دوستى مى كرد، و او را ولیعهد خود نمود تا به مردم وانمود كند كه امام دنیا دوست است، و در چشم مردم سقوط كند، اما چون دید بر زهد و تقواى امام لطمه یى وارد نیامد و مردم از امام چیزى بر خلاف قدس و تقوى ندیدند، و بهمین جهت مقام و فضیلت امام نزد مردم روزافزون شد، مامون از متكلمان شهرهاى مختلف افرادى را گرد آورد به امید آنكه یكى از آنان در بحث علمى بر امام غلبه كند و مقام علمى امام نزد دانشمندان شكست بخورد،

و آنگاه بوسیله ى آنان نقض امام نزد عامه ى مردم مشهور شود، اما هیچكس از یهودیان و مسیحیان و آتش پرستان و صائبین و برهمنان و ملحدان و دهرى مذهبان و نیز هیچ جدل كننده یى از فرقه هاى مسلمانان با امام سخن نگفت مگر آنكه امام بر او پیروز شد و او را به استدلال خویش معترف ساخت،

و چون چنین شد مردم مى گفتند:«به خدا سوگند امام براى خلافت اولى و شایسته تر از مامون است» و ماموران مامون این خبرها را براى او بازگو مى كردند، و او سخت خشمگین مى شد و آتش حسدش زبانه مى كشید. و نیز امام علیه‌السلام از گفتن حق در برابر مامون پروا نداشت، و در بسیارى مواقع چیزهایى كه ناخوشایند مامون بود مى فرمود، و این نیز موجب شدت خشم مامون و كینه ى او نسبت به امام مى شد، و سر انجام چون از حیله هاى گوناگون خود علیه امام نتیجه نگرفت پنهانى امام را مسموم ساخت» (58)

و نیز«ابا صلت» كه خود همراه امام بوده، و در دفن امام نیز شركت داشته است مى گوید در راه بازگشت از مرو به بغداد در طوس مامون امام را با انگور مسموم به قتل رساند. (59)

پیكر پاك امام، در همان بقعه یى كه هارون قبلا مدفون شده بود، در جلوى قبر هارون بخاك سپرده شد.

واقعه ى شهادت امام رضا علیه‌السلام در روز آخر ماه صفر سال 203هجرى بود و در این هنگام امام پنجاه و پنج سال داشت...

درود خدا و پیامبران و پاكان و نیكان بر روح مقدس آن بزرگوار.

بارى، سكوت و تحریف تواریخ موجب آن شده كه ابعاد جنایات برخى ستمگران و از آن جمله مامون عباسى براى آیندگان بدرستى آشكار نباشد، مامون با رذیلت و حیله گرى نه تنها امام علیه‌السلام را سر انجام مسموم و مقتول ساخت، بلكه بسیارى از وابستگان امام و علویان بزرگوار و شیعیان وفادار به امام را نیز یا نابود كرد یا آواره ى شهرها و دشتها و كوهها نمود، و چنان عرصه را بر آنان تنگ ساخت كه آن گرامیان پنهان و گمنام هر یك بگوشه یى فرارى شدند، و سر انجام برخى شربت شهادت نوشیدند و برخى نیز گمنام زیستند و مردند، و از تاریخ زندگى بسیارى از آنان هیچ خبرى در دست نیست و برخى خبرهاى پراكنده نیز توسط شیعیان ضبط و محفوظ مانده است...

چند گفتار از امام رضا علیه‌السلام براى تبرك و نیز بهره ورى از دانش امام على بن موسى الرضا علیهما‌السلام، برخى سخنان آن عزیز بزرگوار را ذكر مى كنیم:

1- «المرء مخبوء تحت لسانه» دمرد زیر زبانش پنهان است و چون سخن بگوید شناخته مى شود. (60)

2- «التدبیر قبل العمل یؤمنك من الندم» تدبیر و اندیشه پیش از انجام كار تو را از پشیمانى ایمن مى دارد. (61)

3- «مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخیار» همنشینى با اشرار و بدكاران موجب بدبینى نسبت به نیكان و درستكاران مى شود. (62)

4- «بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد» دشمنى با بندگان خدا بد توشه یى است براى آخرت. (63)

5- «ما هلك امرء عرف قدره» شخصیكه قدر و منزلت خویش را بشناسد هلاك نمى گردد. (64)

6- «الهدیة تذهب الضغائن من الصدور» هدیه كینه ها را از دلها مى زداید. (65)

7- «اقربكم منى مجلسا یوم القیمة احسنكم خلقا و خیركم لاهله» در قیامت آنكس به من نزدیكتر است كه در دنیا خوش اخلاقتر و نسبت به خانواده ى خود نیكوكارتر باشد. (66)

8- «لیس منا من خان مسلما» كسى كه به مسلمانى خیانت كند از ما نیست. (67)

9- «المؤمن اذا غضب لم یخرجه غضبه عن حق» مؤمن چون خشمگین شود خشمش او را از رعایت حق بیرون نمى برد. (68)

10- «ان الله یبغض القیل و القال و اضاعة المال و كثرة السؤال» خداوند قیل و قال و ضایع كردن مال و پرسش بسیار (و بى مورد) را دشمن مى دارد. (69)

11- محبت كردن با مردم نصف عقل است. (70)

12- سختترین كارها سه چیز است:انصاف و حقگویى اگر چه علیه خود باشد-در همه حال بیاد خدا بودن-با برادران ایمانى در اموال مواسات كردن. (71)

13- شخص با سخاوت از غذایى كه مردم برایش آماده كرده اند مى خورد تا دیگران نیز از غذایى كه او آماده مى سازد بخورند (72).

14- قرآن كلام و سخن خداست از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن نجوئید كه گمراه مى شوید (73).

پاسخ امام علیه‌السلام به چند پرسش پرسیدند:خدا چگونه و كجاست؟

امام فرمود: اساسا این تصورى غلط است، زیرا خداوند مكان را آفرید و خود مكان نداشت، و چگونگى ها را خلق كرد و خود از چگونگى (و تركیب) بر كنار بود، پس خدا با چگونگى و مكان شناخته نمى شود، و به حس در نمى آید، و به چیزى قیاس و تشبیه نمى گردد.

- چه زمانى خدا بوجود آمده است؟

امام- بگو چه زمانى نبوده تا بگویم چه وقت بوجود آمده است.

- چه دلیلى بر حدوث جهان (یعنى اینكه جهان قبلا نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟

امام- نبودى سپس بوجود آمدى، و خود مى دانى كه خود را نیافریده یى و كسى كه مانند توست نیز ترا بوجود نیاورده است.

-ممكن است خدا را براى ما توصیف كنید؟

امام- آنكه خدا را با قیاس توصیف كند همیشه در اشتباه و گمراهى است و آنچه مى گوید ناپسند است، من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف مى كنم بدون آنكه از او رؤیتى یا صورتى در ذهن داشته باشم:«لا یدرك بالحواس»خدا با حواس آفریدگان درك نمى شود، «و لا یقاس بالناس» به مردم قیاس نمى شود، «معروف بغیر تشبیه» بدون تشبیه شناخته مى شود، در عین علو مقام به همه نزدیك است، بدون آنكه بتوان همانندى براى او معرفى كرد، به مخلوقات خود مثال زده نمى شود، «و لا یجور فى قضیته» در حكم و قضاوت خود بر كسى ستم نمى كند...به آیات و نشانه ها شناخته مى گردد. (74)

- آیا ممكن است زمین بدون حجت و امام بماند؟

امام- اگر یك چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا وامام خالى بماند همه ى زمینیان را فرو خواهد برد.

- ممكن است در باره ى فرج (امام عصر عج) توضیح بدهید؟

امام- آیا نمى دانى كه انتظار فرج جزو فرج است؟

- نه نمى دانم مگر به من بیاموزى!

امام- آرى، انتظار فرج از فرج است. (75)

- ایمان و اسلام چیست؟

امام- حضرت باقر العلوم فرمودند:ایمان مرتبه یى بالاتر از اسلام، و تقوى مرتبه یى برتر از ایمان و یقین مرتبه یى برتر از تقوى است، و چیزى كمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است. (76)

- یقین چیست؟

امام- توكل به خداى متعال و تسلیم در برابر اراده و خواست او، و رضایت به قضاى الهى، و واگذارى امور خویش به خدا (و از او مصلحت خواستن) (77)

- عجب (خود بینى و خود پسندى) كه عمل را از بین مى برد چیست؟

امام- عجب درجاتى دارد، از جمله آنكه كار زشت در نظر بنده جلوه مى كند و آن را نیكو مى پندارد و از آن خشنود مى شود و گمان مى كند كار خوبى انجام داده است، و از جمله آنكه بنده به خداى خود ایمان مى آورد آنگاه بر خدامنت مى گذارد، در حالیكه منت گذاشتن حق خداست. (78)

- آیا حضرت ابراهیم كه گفت: «و لكن لیطمئن قلبى» در دل خود تردیدى داشت؟

امام- نه ابراهیم یقین داشت، و منظورش این بود كه خدا بر یقین او بیافزاید. (79)

- چرا مردم از امیر مؤمنان على علیه‌السلام دورى كردند و به غیر او روى آوردند با آنكه سابقه اى فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم براى مردم معلوم و آشكار بود؟

امام- چون امیر مؤمنان علیه‌السلام از پدران و برادران و عموها و دائى ها و بستگان آنان كه با خدا و رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او در جنگ و ستیز بودند تعداد بسیارى كشته بود، و این باعث دشمنى و كینه ى آنان شد، و دوست نداشتند امیر مؤمنان علیه‌السلام ولى و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنى را نداشتند، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جهاد با دشمن مقام امیر مؤمنان را دارا نبود بهمین جهت مردم از امیر مؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند. (80)

## پاورقی

1- به كافى ج 1 ص 486 و اعلام الورى ص 302 و ارشاد مفید ص 285 و قاموس الرجال ج 11 ص 31 ملحقات مراجعه شود.

2- نام دیگر این بانو«تكتم» است.

3- اعلام الورى ص 302

4- اعلام الورى ص 304

5- اعلام الورى ص 305- كافى ج 1 ص 316

7- اعلام الورى ص 314

8- اعلام الورى ص 315

9- كافى ج 6 ص 283

10- مناقب ج 4 ص 362

11- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 174

12- كافى ج 8 ص 230

13- كافى ج 6 ص 298

14- مناقب ج 4 ص 360

15- كافى ج 5 ص 288

16- معجم رجال الحدیث ج 2 ص 237- رجال كشى ص 588

17- كافى ج 1 ص 487

18- كافى ج 8 ص 257

19- تاریخ ابن اثیر ج 6 ص 227

20- رجوع شود به تواریخى كه خلافت مامون و شرح زندگى «یحیى بن اكثم» را نوشته اند و از جمله به «مروج الذهب مسعودى» و به تاریخ «ابن خلكان».

21- الامام الرضا، محمد جواد فضل الله ص 91 به نقل از تاریخ الخلفاء سیوطى ص 284 و 308

22- به "مقاتل الطالبیین "ابو الفرج اصفهانى و تتمة المنتهى و دیگر كتب تواریخ رجوع شود.

23- حیاة الامام الرضا، جعفر مرتضى الحسینى ص 213- 214 و بحار ج 49 ص 139 و مسند امام رضا علیه‌السلام ج 1 ص 77- 78 و عیون اخبار ج 2 ص 153

24- حیاة الامام الرضا ص 214 و بحار ج 49 ص 290 و عیون اخبار ج 2 ص 239

25- حیاة الامام الرضا ص 214 و كشف الغمه ج 3 ص 92 و مسند امام رضا ج 1 ص 178 و عیون اخبار ج 2 ص 219

26- حیاة الامام الرضا ص 215 و رجال ممقانى ج 1 ص 97 و عیون اخبار ج 2 ص 212

27- حیاة الامام الرضا ص 364 و به شرح میمیه ابى فراس ص 196 و عیون اخبار ج 2 ص 170 و بحار ج 49 ص 183 و مسند امام رضا ج 2 ص 96 رجوع شود.

28- بحار ج 49 ص 189

29- كافى ج 1 ص 498- منتهى الامال

30- بحار ج 49 ص 91- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 178

33- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 131

34- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 132- 133

35- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 134

36- بحار ج 49 ص 127

37- ده سرخ در نیم فرسخى شریف آباد و شش فرسخى مشهد مقدس واقع شده است (منتخب التواریخ ص 544)

38- بحار ج 49 ص 125- عیون اخبار ج 2 ص 135

39- ظروفى كه از سنگ این كوه مى تراشند هم اكنون نیز بسیار مورد توجه است و از همین سنگ انواع وسائل دیگر نیز ساخته مى شود و از كالاها و سوقاتهاى معروف شهرستان مشهد است، و عموم اهالى مشهد از داستان دعاى حضرت در مورد این كوه و بركت آن آگاهى دارند.

40- بحار ج 49 ص 125- عیون اخبار ج 2 ص 135

41- همین مكانى كه اكنون مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام است.

42- بحار ج 49 ص 125- عیون اخبار ج 2 ص 135- 136

43- ارشاد مفید ص 290

44- ارشاد مفید ص 290

45- علل الشرایع ص 227- 228 و عیون اخبار الرضا ج 2 ص 138

46- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 141

47- امالى صدوق ص 72

48- ارشاد مفید ص 292

49- عیون اخبار الرضا ج 2 ص 164

50- ارشاد مفید ص 292- 2

51- ارشاد مفید ص 214- 213- عیون اخبار ج 2 ص 149- 148

52- بحار ج 49 ص 175- 176

53- جاثلیق: رئیس اسقفان مسیحى- راس الجالوت:رئیس علماى یهود- صابئین:فرشته پرستان یا ستاره پرستان یا كسانیكه به نوبت و شریعتى ایمان نداشتند- هربذ: معرب «هربد» است و به خادم آتشكده و قاضى گبران و آتش پرستان گفته مى شود نسطاس: پزشك رومى- متكلمان:كسانیكه در علم عقائد مهارت داشتند.

54- راس الجالوت یهودى بود و به انجیل ایمان نداشت ولى به آن آشنائى داشت و مى خواست از اینراه نیز امام را در حضور مسیحیان بیازماید تقاضا كرد كه امام به انجیل نیز استدلال كند.

55- برهان مفصل و ژرفى كه امام علیه‌السلام در آن مجلس بیان فرمود در كتاب «توحید صدوق» ذكر شده است.

56- توحید صدوق ص 429- 427 و اثباة الهداة ج 6 ص 45- 49

57- طبرى ج 11 ص 1030- البدایة و النهایه ج 10 ص 249 و غیر آن به نقل حیاة الامام الرضا ص 349

58- عیون اخبار ج 2 ص 241

59- عیون اخبار ج 2 ص 245

60- و61- و62- و63- و64- و65- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 294- 291

66- و67- و68- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 305- 294

69- و70- و71- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 290- 285

72- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 305- 294

73- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 305- 294

74- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 47- 10

75- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 227

76- مسند الامام الرضا ج 1 ص 258

77- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 258

78- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 285

79- مسند الامام الرضا علیه‌السلام ج 1 ص 315

80- عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ج 2 ص 81